



A.O.P.R. For Iran, Postfach 740163,
60570 Frankfurt, Germany Padeshahi1339@gmail.com

برای ایران انجمن پادشاهی خواران پیشرو



ویژه نامه ۷



شیشه عطر خدا

در ایران ریخت و تو به دنیا آمدی ...

با نخستین بوسه،

ایران ستاره باران شد.

از خواب بی پایان بیدار شدیم

و در آغوش تو،

خوشبویی آموختیم؛

مادر دلربای ایرانزمین ...

مهربانوی من؛

سایه ما، از خورشید توست ...

نیکی ها با تو پدیدار می شوند،

بمان

ای ماندنی ترین

شهبانو ...

شهبانوی دلها، زادروزت؛ خجسته باد.

مادر ایرانزمین، دوست میداریم تو را ...



مادر ایران زمین، شهبانوی دل های گرم و تپنده؛

در روزی که به نام تو آذین می شود، ایران زمین گویی نفسی روشن تر می کشد؛ نسیمی نرم از مهر و وقار در هوا می پیچد و دلها را به یاد بانویی می اندازد که سالهاست در حافظه ی مردم، نه فقط یک شهبانو، بلکه **گلبنای ایران زمین** است؛ بانویی که حضورش، همچون شکوفه ای سپید در آغاز بهار، نشانی از امید و روشنایی است.

زادروز تو، جشن زنی است که مردم به درستی او را **مادر ایران زمین** خوانده اند؛ مادری که فرزندان را با فرهنگ، با هنر، با مهر و با وقار پروراند. مادری که در فراز و فرود روزگار، در شادی و اندوه، در میهن و در دوری، دلش را از مردم جدا نکرد و پیوندش با ایران را چون رشته ای نورانی نگاه داشت.

در تاریخ معاصر، چهره های هست که هرگاه نامش برده می شود، آرامشی از جنس وقار در دلها می نشیند؛ همان چهره های که ایرانیان او را سیمای وقار ایران می دانند. سیمایی که در نگاهش نجابت موج می زند، در رفتارش آرامش، و در منش اش وقاری که هنوز هم برای بسیاری، یادآور ایران روشن و انسانی است.

تو بانویی هستی که فرهنگ را نه در کتابخانه ها، بلکه در زندگی مردم جاری کردی؛ بانویی که موزه ها را جان بخشیدی، هنر را به اوج رساندی، جشن ها را به شکوه بدل کردی و هنرمندان را به آینده پیوند زدی. از همین روست که تو را **بانوی فرهنگ ساز ایران** باید نامید؛ بانویی که فرهنگ را نه زینت قدرت، بلکه روح ملت دانست و آن را با عشق و آگاهی پاس داشت.

در کنار فرهنگ و وقار، در کنار مهر و نجابت، چیزی در تو هست که از جنس پیام آوری روشنایی است؛ همان چیزی که مردم در تو دیدند و تو را **سروش نجابت ایران** نامیدند. سروش، پیام آور نیکی است؛ و تو پیام آور روشنایی، پیام آور امید، پیام آور آن ایران ممکن که هنوز هم در دلها زنده است.

و در میان همه ی این نامها، لقبی هست که چون نگینی بر جایگاه تو می درخشد: **نگین درخشان وقار و فرهنگ ایران زمین**. نگین، نماد زیبایی و شکوه است؛ و تو در نگاه مردم، همان دریای نور بلند آوازه های هستی که در اقیانوس فرهنگ و وقار ایران، بی همتا شنا کردی و ردی از روشنایی بر آب های تاریخ گذاشتی؛ ردی که هنوز هم دیده می شود و هنوز هم الهام بخش است.

امروز، در زادروز تو، ایرانیان در هر گوشه ی جهان به یاد می آورند که روشنایی، هر چند دور شود، خاموش نمی شود؛ که فروغ، هر چند از خانه دور افتد، باز در دلها می تابد؛ که نور بر تاریکی پیروز است، همان گونه که تو در تمام سالهای زندگی ات، پیام آور آرام، نجیب و استوار روشنایی بوده ای.

این ویژه نامه به مناسبت ۸۷مین سالروز تولد شهبانوی دلها، مادر ایران زمین به پیشگاه ایشان و ملت ایران تقدیم می شود.

این شماره به کوشش دبیران: شبگیر دادبه، آرش آزاد، فراز مرادیپور و به سردبیری ایرج آذرنوش تهیه و از سوی انجمن پادشاهی خواهان پیشرو به گلبنای وقار ایران زمین؛ شهبانو فرح پهلوی پیشکش می شود.

هر آنچه که در این ویژه نامه چاپ می شود، دیدگاههای شخصی نویسندگان و یا گردانندگان آن است و هرگز هیچ مسئولیتی متوجه شخص و یا جریان سیاسی دیگری نیست!

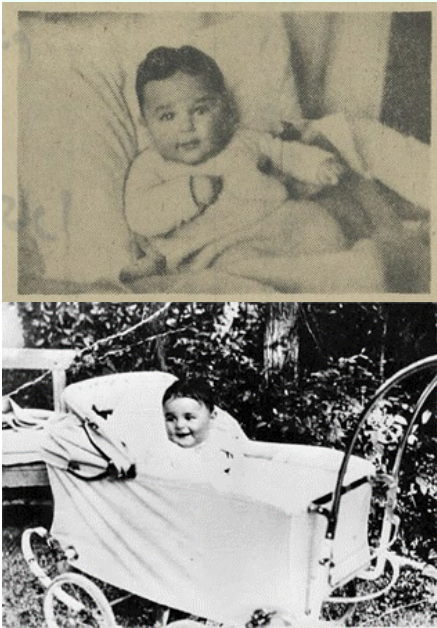
شهبانو فرح پهلوی؛ روایتی از فرهنگ، ملی‌گرایی و تداوم تاریخ ایران

دوران کودکی، رشد، تحصیلات و چشم‌انداز استقلال اجتماعی

فرح دیبا در ۲۲ مهرماه ۱۳۱۷ خورشیدی در تهران، در خانواده‌ای فرهنگی، اصیل و آذری تبار دیده به جهان گشود؛ خانواده‌ای که ریشه‌هایش در آذربایجان و روحش در دانش، ادب و آگاهی تنیده شده بود. پدرش، سهراب دیبا، افسر ارتش و دانش‌آموخته حقوق در فرانسه بود؛ مردی فرهیخته، منضبط و آشنا با جهان مدرن که می‌توانست نقشی مهم در شکل‌گیری شخصیت دخترش داشته باشد. اما مرگ زودهنگام او، بار زندگی را بر دوش مادر جوان و استوار خانواده، فریده قطبی، گذاشت.

همین فقدان زودرس، فرح را از همان سال‌های نخست با مفهوم مسئولیت، استقلال و ایستادگی آشنا کرد؛ گویی زندگی از همان ابتدا می‌خواست او را برای آینده‌ای بزرگ‌تر آماده کند.

دوران کودکی فرح در تهران، در فضایی آرام، منظم و سرشار از تربیت فرهنگی سپری شد. تحصیل در مدرسه ایتالیایی‌ها و سپس دبیرستان رازی، او را با جهانی فراتر از مرزهای ایران آشنا کرد؛ جهانی که در آن زبان‌های گوناگون، فرهنگ‌های متفاوت و شیوه‌های نوین آموزش، ذهن او را می‌پروراند و افق‌های تازه‌ای پیش رویش می‌گشود. فرح در همین سال‌ها به انضباط، دقت، زبان‌آموزی و نگاه بین‌المللی خو گرفت؛ ویژگی‌هایی که بعدها در مقام شهبانوی ایران، در رفتار و گفتار او به‌روشنی دیده شد و امروز نیز در شخصیتش پابرجاست.



پس از پایان دبیرستان، علاقه‌مندی عمیق او به هنر و معماری، مسیر زندگی‌اش را به سوی اروپا گشود. او با شور و اشتیاق راهی پاریس شد؛ شهری که در آن زمان مرکز تپنده هنر، اندیشه و معماری جهان بود.

ورود به مدرسه عالی ملی هنرهای زیبای پاریس، بوزار، نه فقط یک انتخاب تحصیلی، بلکه گامی بود در جهت ساختن هویتی مستقل، مدرن و آکادمیک. فرح در پاریس، در میان استادان برجسته، دانشجویان بین‌المللی و فضای آزاد اندیشه، به زنی تبدیل شد که جهان را با چشمانی باز و ذهنی جست‌وجوگر می‌نگریست.



تسلط کامل او بر زبان‌های انگلیسی و فرانسه، در کنار آموزش معماری در یکی از معتبرترین مراکز هنری جهان، شخصیتش را صیقل داد و او را به نمونه‌ای از زن ایرانی نوگرا، توانمند و خودساخته بدل کرد؛ ویژگی‌هایی که امروز نیز در رفتار و گفتار او دیده می‌شود.



دوستان و استادانش در آن سال‌ها، او را جوانی باوقار، پرتلاش، مهربان و در عین حال جدی توصیف می‌کردند؛ کسی که می‌توانست آینده‌ای درخشان در عرصه معماری و هنر داشته باشد. اگر سرنوشت مسیر دیگری را رقم می‌زد و او هرگز با محمدرضا شاه پهلوی پیوند زناشویی نمی‌بست، بی‌گمان می‌توانست به پشتوانه دانش تخصصی، پیشینه خانوادگی و توانایی‌های فردی‌اش، به یکی از چهره‌های برجسته معماری و فرهنگ ایران بدل شود؛ زنی مستقل، روشنفکر و اثرگذار که در جامعه ایران در حال مدرن‌شدن، جایگاهی رفیع و محترم می‌یافت.

اما زندگی، گاه در لحظه‌ای کوتاه، مسیرهایی را به هم می‌رساند که آینده یک ملت را دگرگون می‌کند. آشنایی فرح دیبا با محمدرضا شاه پهلوی، نه فقط آغاز یک پیوند زناشویی، بلکه نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران بود؛ نقطه‌ای که از دل آن، شهبانویی برخاست که نقش او در فرهنگ، هنر، آموزش، سلامت و هویت ملی ایران، تا امروز نیز در حافظه تاریخی مردم باقی مانده است.



ایران‌زمینین فرهنگ یارادان بانو، زاد گونون مُبارک اولسون!

ازدواج، شهبانوی ایران و بازآفرینی جایگاه تاریخی زنان



آشنایی و ازدواج فرح دیبا با محمدرضا شاه پهلوی در آذرماه ۱۳۳۸، نه تنها نقطه عطفی در زندگی شخصی او بود، بلکه در تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران نیز فصل تازه‌ای گشود. در روزگاری که هنوز سایه‌ی برخی سنت‌های دیرین بر جامعه سنگینی می‌کرد و قانون اجازتی تعدد زوجات را می‌داد، شاهنشاه با انتخابی آگاهانه و مدرن، راه تک‌همسری را برگزید و با پیوند با فرح دیبا، ساختار سنتی دربار را دگرگون کرد. این تصمیم، در ظاهر یک انتخاب شخصی بود، اما در باطن، پیام روشنی داشت: ایران در حال نوسازی، باید در جایگاه زن نیز به معیارهای جهان مدرن نزدیک شود. با این ازدواج، مسئولیتی سنگین بر دوش بانوی جوان نهاده شد؛ مسئولیتی که نه تنها او را به همسر پادشاه بدل می‌کرد، بلکه او را در مسیر ایفای نقشی تاریخی قرار می‌داد. اهمیت این جایگاه زمانی آشکارتر می‌شود که بدانیم پس از فروپاشی شاهنشاهی ساسانی و یورش اعراب، نزدیک به پانزده قرن هیچ زن ایرانی تاج شهبانویی بر سر نهاده بود. اکنون، پس از قرن‌ها، تاج شهبانویی بر سر زنی نهاده می‌شد که نه تنها از تبار ایران بود، بلکه از دل جامعه‌ای مدرن و در حال تحول برمی‌خاست.



فرح پهلوی، برخلاف بسیاری از ملکه‌های جهان که نقششان عمدتاً تشریفاتی بود، از همان آغاز کوشید تا جایگاه خود را به ابزاری برای خدمت به مردم بدل کند. در مقایسه با ملکه‌های هم‌عصرش، همچون ملکه ثریا ترومن از مراکش، ملکه سوفیا از اسپانیا یا حتی ملکه الیزابت دوم بریتانیا، نقش شهبانو فرح در حوزه‌های اجتماعی، فرهنگی و حقوق زنان، گستره‌ای وسیع‌تر و اثرگذارتر داشت. بسیاری از ملکه‌ها در چارچوب‌های سنتی و محدود عمل می‌کردند، اما شهبانو فرح، با پشتوانه تحصیلات عالی، شخصیت مستقل و نگاه مدرن، توانست جایگاهی فعال و تحول‌آفرین برای خود بسازد؛ جایگاهی که نه از جنس تشریفات، بلکه از جنس مسئولیت و کنشگری اجتماعی بود.

یکی از نمونه‌های تاریخی و واقعی که شخصیت عدالت‌جوی او را آشکار می‌کند، ماجرای دیدار او از زندان زنان در اوایل دهه چهل است. هنگامی که شهبانو از وضعیت نامناسب بهداشت و شرایط نگهداری زنان زندانی آگاه شد، بی‌درنگ دستور داد کمیته‌ای ویژه برای اصلاح وضعیت زندان‌ها تشکیل شود. این اقدام، نه یک حرکت نمادین، بلکه آغاز اصلاحات گسترده‌ای در نظام زندان‌های کشور بود. بعدها، بسیاری از زنان زندانی در خاطرات خود نوشتند که "برای نخستین بار کسی از ما پرسید چه می‌خواهید و چه رنجی می‌کشید". این رفتار، نشان‌دهنده روحیه‌ای بود که در آن قدرت، نه وسیله‌ی فاصله گرفتن از مردم، بلکه ابزاری برای نزدیک شدن به آنان بود.

نمونه‌ای دیگر، حمایت شهبانو از جاویدنام فرخ‌رو پارسا، نخستین وزیر زن در تاریخ ایران، است. در زمانی که حضور زنان در کابینه امری بی‌سابقه بود، شهبانو با پشتیبانی آشکار از پارسا، راه را برای حضور زنان در عرصه‌های مدیریتی و سیاسی هموار کرد. این حمایت، نه تنها به پارسا قدرت و اعتمادبه‌نفس بخشید، بلکه پیام روشنی به جامعه داد: زن ایرانی باید در ساختن آینده کشور نقش داشته باشد، نه در حاشیه آن.

در سال‌های پایانی دودمان پهلوی، هنگامی که کشور در شرایطی حساس قرار داشت، شهبانو فرح به مقام ریاست شورای سلطنت رسید؛ جایگاهی که در تاریخ ایران، تنها در دوران باستان نمونه‌هایی از آن دیده می‌شود. این مقام، در ظاهر تشریفاتی بود، اما شهبانو با درایت و هوشمندی، آن را به ابزاری کارآمد برای حفظ ثبات و پیگیری امور کشور بدل کرد. بسیاری از دیپلمات‌های خارجی در خاطرات خود نوشته‌اند که "در روزهای بحرانی، آرامش و وقار شهبانو بیش از هر چیز به ما اطمینان می‌داد که ایران هنوز بر ستون‌های خرد و نظم استوار است".

در مقایسه با ملکه‌های دیگر جهان، شهبانو فرح پهلوی نه تنها در حوزه حقوق زنان، بلکه در فرهنگ، هنر، آموزش، سلامت و رفاه اجتماعی نیز نقشی بی‌بدیل داشت. ملکه‌های بسیاری در جهان، از جمله ملکه‌های اروپایی، در چارچوب‌های سنتی و محدود عمل می‌کردند، اما شهبانو فرح با تأسیس نهادهایی چون موزه هنرهای معاصر تهران، بنیاد پهلوی، قانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، سازمان ملی حمایت از کودکان، و ده‌ها مرکز فرهنگی و درمانی، نقشی ایفا کرد که در تاریخ ایران بی‌سابقه بود. او نه تنها ملکه ایران، بلکه مادر فرهنگی ملت بود؛ زنی که می‌خواست ایران را به جایگاهی برساند که شایسته تاریخ و تمدنش باشد.



دایکی ئیران زمین، روزی له دایک بونت پیروژ بیت!

کوشش‌های سترگ فرهنگی، هنری و کوشش برای نهادهایسازی عدالت در جامعه



در سال‌هایی که ایران با شتابی بی‌سابقه به سوی نوسازی فرهنگی و اجتماعی گام برمی‌داشت، شهبانو فرح پهلوی به یکی از ستون‌های اصلی این حرکت بدل شد. پهنه فعالیت‌های او چنان گسترده بود که امروز، دهه‌ها پس از آن دوران، هنوز ردّ روشن حضورش در کالبد فرهنگی ایران دیده می‌شود. او باور داشت که فرهنگ، نه زینت دربار، بلکه ستون روح یک ملت است؛ و هنر، نه امتیاز گروهی خاص، بلکه حق طبیعی هر شهروند. همین نگاه، او را به یکی از فعال‌ترین چهره‌های فرهنگی تاریخ ایران تبدیل کرد.

در حوزه هنر، شهبانو با نگاهی آینده‌نگر، هم هنر مدرن را حمایت کرد و هم هنر سنتی ایران را پاس داشت. تأسیس موزه هنرهای معاصر تهران، که امروز یکی از گنجینه‌های مهم هنر جهان است، حاصل همین نگاه بود. او با دعوت از هنرمندان برجسته جهان و خرید آثار آنان، ایران را در نقشه جهانی هنر جای داد. در کنار آن، با حمایت از نگارگران، خوشنویسان، مجسمه‌سازان و هنرمندان بومی، کوشید تا هنر ایرانی در مسیر رشد طبیعی خود حرکت کند. نمایشگاه‌های متعدد، جشنواره‌های

هنری و حمایت از هنرمندان جوان، بخشی از این تلاش گسترده بود.

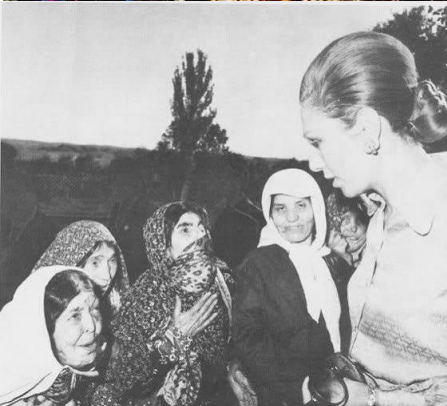
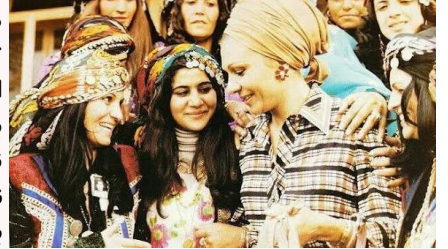
اما شاید یکی از ماندگارترین میراث‌های فرهنگی او، بنیان‌گذاری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان باشد؛ نهادی که از دل آن نسلی از نویسندگان، شاعران، فیلم‌سازان و اندیشمندان برخاست و امروز نیز نسل‌های تازه‌ای را پرورش می‌دهد. کانون، با کتابخانه‌های سیار، کارگاه‌های هنری، تولید فیلم‌های کودک، انتشار کتاب‌های باکیفیت و ایجاد فضاهای خلاقیت، کودکان ایران را با جهانی تازه آشنا کرد. بسیاری از چهره‌های برجسته سینما و ادبیات امروز ایران، نخستین تجربه‌های هنری خود را در همین کانون به دست آوردند.

در کنار فرهنگ و هنر، شهبانو فرح پهلوی در حوزه عدالت اجتماعی نیز نقشی بی‌بدیل داشت. او باور داشت که ملکه، اگر از رنج مردم بی‌خبر باشد، تنها عنوانی تشریفاتی بر دوش دارد. از همین رو، سفرهای او به نقاط محروم کشور، نه سفرهای

نمایشی، بلکه سرکشی‌های واقعی و بی‌وقفه بود. او بارها بدون تشریفات، به دورافتاده‌ترین روستاهای ایران رفت؛ با زنان روستایی سخن گفت، از مدارس خاکی بازدید کرد، وضعیت بهداشت و درمان را بررسی کرد و بی‌درنگ دستور تأسیس درمانگاه، مدرسه یا مرکز رفاهی داد. بسیاری از روستاهای ایران، نخستین بار در همین دیدارها صاحب آب آشامیدنی، برق یا مرکز بهداشت شدند.

یکی از نمونه‌های تاریخی و تکان‌دهنده، دیدار او از آسایشگاه بابا باغی در تبریز است؛ جایی که بیماران جذامی در شرایطی سخت و دور از جامعه زندگی می‌کردند. در زمانی که حتی بسیاری از پزشکان از نزدیک شدن به بیماران جذامی پرهیز داشتند، شهبانو بی‌هیچ ترسی وارد آسایشگاه شد، با بیماران دست داد، با آنان سخن گفت و دستور داد شرایط زندگی‌شان به‌طور کامل دگرگون شود. این رفتار، نه تنها در ایران، بلکه در رسانه‌های جهانی بازتاب یافت و بسیاری از ملکه‌ها و بانوان اول جهان از آن به عنوان نمونه‌ای کم‌نظیر از شجاعت و انسان‌دوستی یاد کردند.

در حوزه سلامت، شهبانو با تأسیس بنیاد نیکوکاری فرح پهلوی، ده‌ها بیمارستان، مرکز درمانی، آسایشگاه سالمندان، مرکز نگهداری کودکان بی‌سرپرست و مراکز توان‌بخشی را راه‌اندازی کرد. او بارها به بیمارستان‌ها سر زد، با بیماران سخن گفت، از پزشکان گزارش خواست و پیگیر درمان افراد نیازمند شد. در زلزله‌های بزرگ، از جمله زلزله فردوس، حضور او در میان آوارگان، نه یک حرکت نمادین، بلکه تلاشی واقعی برای سامان‌دهی امدادسانی بود. بسیاری از شاهدان آن روزها نوشته‌اند که "شهبانو پیش از آنکه مسئولان برسند، در میان مردم بود". در حوزه فرهنگ ملی، جشن فرهنگ و هنر شیراز یکی از بلندترین قله‌های فعالیت او بود. این جشن، ایران را به یکی از مراکز مهم هنر جهانی بدل کرد؛ جایی که هنرمندان برجسته جهان، از موسیقی‌دانان تا نمایشگران، از نویسندگان تا پژوهشگران، گرد هم می‌آمدند و ایران را در مرکز توجه فرهنگی جهان قرار می‌دادند. این جشن، نه تنها هنر جهانی را به ایران آورد، بلکه هنر ایرانی را نیز به جهان معرفی کرد. در مقایسه با بانوان اول و ملکه‌های دیگر کشورها، نقش شهبانو فرح پهلوی گسترده‌ای کم‌نظیر داشت. بسیاری از ملکه‌ها، همچون ملکه‌های اروپایی، در چارچوب‌های محدود تشریفاتی عمل می‌کردند، اما شهبانو فرح، با تحصیلات عالی، شخصیت مستقل و روحیه‌ای فعال، نقشی ایفا کرد که از مرزهای سنتی فراتر می‌رفت. او نه تنها ملکه ایران، بلکه مادر فرهنگی ملت بود؛ زنی که هنر را برای اعتلای روح جامعه می‌خواست و عدالت اجتماعی را برای کرامت انسان ایرانی.



شهبانو فرح در میان مردم آسیب دیده ساعتی پس از زمین لرزه طیس ۱۳۵۶

شهنش‌های سترگ فرهنگی، هنری و کوشش برای نهادهایسازی عدالت در جامعه



اما شه جان شهبانویه دا، ونه مهر وونی‌هایه دا!

زیست در تبعید، استواری بر آرمان ایران خواهی و پیوند جاودانه با مام میهن

با وقوع رویداد ننگین سال ۲۵۳۷، فصل تازه‌ای در زندگی شهبانو فرح پهلوی آغاز شد؛ فصلی تلخ، دشوار و سرشار از داغ‌های ناگفته، اما در عین حال آکنده از وقار، استواری و وفاداری به آرمان‌هایی که سال‌ها برایشان زیسته بود و هنوز نیز بر آن‌ها پای می‌فشارد. تبعید، برای بسیاری پایان راه است، اما برای او آغاز مسئولیتی تازه بود؛ مسئولیت پاسداری از حقیقت ایران، از حافظه تاریخی یک ملت، و از آینده‌ای که هنوز باید ساخته شود. سال‌های نخست تبعید، سال‌هایی سنگین و پرانده بود؛ سال‌هایی که در آن، شهبانو نه تنها همسر پادشاهی از دست‌رفته بود، بلکه مادر چهار فرزند، پناهگاه خانواده و نگهبان میراث فرهنگی یک کشور نیز بود. او در



غربت، در خانه‌ای کوچک و بی‌تجمل، با کوله‌باری از خاطرات و مسئولیت‌ها زیست؛ خاطراتی که هر روز در سکوت، در قاب عکس‌ها، در نامه‌ها و در یادهای پراکنده، جانش را می‌فشرد. اما در برابر این سنگینی، او خم نشد. تبعید برایش نه انزوا، بلکه سنگری شد برای ادامه راه. در یکی از مصاحبه‌های مشهور، هنگامی که خبرنگاری از او پرسید چرا پس از درگذشت شاهنشاه دیگر ازدواج نکرده است، پاسخی داد که در تاریخ ماندگار شد و امروز نیز در حافظه ایرانیان زنده است: «من با ایران ازدواج کرده‌ام». این جمله، نه یک استعاره شاعرانه، بلکه حقیقتی بود که در تمام رفتار و زندگی او در تبعید دیده می‌شد و هنوز نیز دیده می‌شود. او هرگز از آرمان ایران‌خواهی، آزادی، دموکراسی و بازگرداندن حق حاکمیت به مردم ایران دست نکشید. در تمام این سال‌ها، ایران برای او نه یک خاطره، بلکه یک مسئولیت بود.



در کنار این وفاداری، نقش او در تربیت و راهنمایی ولیعهد جوان، شاهزاده رضا پهلوی، نقشی بنیادین بود و هنوز نیز هست. شهبانو در تمام سال‌های تبعید، نه تنها مادر خانواده، بلکه آموزگار و راهنمای ولیعهد جوان بود؛ جوانی که آینده ایران، دیر یا زود، به نگاه و تصمیم‌های او گره می‌خورد. بسیاری از نزدیکان خانواده پهلوی بعدها گفته‌اند که «اگر شهبانو نبود، رضا پهلوی هرگز نمی‌توانست این چنین استوار و متین در برابر تاریخ بایستد». این نقش، تنها به سال‌های نخست تبعید محدود نماند؛ امروز نیز در پیوند خانوادگی، فرهنگی و سیاسی آنان دیده می‌شود. شهبانو همچنان ستون آرامش خانواده است و تجربه‌اش چراغی برای تصمیم‌های نسل پس از خود.

اما تبعید برای شهبانو تنها به خانواده محدود نماند. او با تمام توان کوشید تا فرهنگ، هنر و ارزش‌های ملی ایران را در خارج از کشور زنده نگه دارد. در مراسم‌ها، نمایشگاه‌ها، نشست‌های فرهنگی و دیدار با ایرانیان، همواره پیامش روشن است: «ایران را فراموش نکنید؛ ایران هنوز زنده است». این پیام، نه شعار، بلکه باور عمیقی است که در رفتار و حضور او جاریست. شهبانو در هر دیدار، با هنرمندان ایرانی سخن می‌گوید، از آثار آنان حمایت می‌کند، در بزرگداشت‌های فرهنگی شرکت می‌کند و هر جا که امکان دارد، از تاریخ و هویت ایرانی سخن می‌گوید. بسیاری از هنرمندان و نویسندگان ایرانی در خارج از کشور، از حمایت‌های بی‌دریغ او در سال‌های سخت تبعید یاد کرده‌اند؛ حمایت‌هایی که هنوز نیز ادامه دارد.

در برابر هجمه‌های سیاسی، دروغ‌ها و تحریف‌هایی که سال‌ها علیه او و خانواده‌اش منتشر شد، شهبانو هرگز به کینه، خشم یا انتقام روی نیاورد. وقار او در برابر بی‌عدالتی‌ها، یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌هایش بود و هست. او می‌دانست که تاریخ، دیر یا زود، حقیقت را از میان غبارها بیرون خواهد کشید. همین آرامش و استواری، احترام بسیاری از ایرانیان را در سال‌های بعد برانگیخت؛ حتی کسانی که در گذشته منتقد او بودند، بعدها در برابر نجابت و استقامتش سر تعظیم فرود آوردند.



سال‌های تبعید، برای شهبانو سال‌های خاموشی نبود؛ سال‌های تداوم بود. او همچنان در دیدارهای عمومی، در پیام‌های فرهنگی، در گفت‌وگوهای رسانه‌ای و در ارتباط با ایرانیان، بر آرمان‌هایی که سال‌ها برایشان زیسته بود، پای می‌فشارد. در هر سخن، در هر حضور، در هر پیام، روح ایران‌دوستی و فرهنگ‌خواهی او آشکار است. شهبانو نشان داد که «ملکه بودن»، نه در تخت و تاج، بلکه در وفاداری به مردم و میهن معنا می‌یابد؛ وفاداری‌ای که در تبعید، حتی پررنگ‌تر از دوران قدرت جلوه‌گر شد. امروز، نام شهبانو فرح پهلوی در حافظه تاریخی ایرانیان، نه تنها با دوران پهلوی، بلکه با تداوم عشق به ایران پیوند خورده است. او در سخت‌ترین سال‌های زندگی، نشان داد که وفاداری به میهن، نه وابسته به قدرت، بلکه برخاسته از جان و ایمان است. در تاریخ پرفرازونشیب این کهن‌دیار، نام او همچون چراغی است که در تاریکی تبعید نیز خاموش نشد و راه را برای نسل‌های آینده روشن نگاه داشت. و اکنون، در سال‌های کهولت، شهبانو همچنان با ذهنی روشن، قلبی گرم و حضوری فعال، در کنار ایرانیان آزادی‌خواه ایستاده است. او هنوز در مراسم‌ها شرکت می‌کند، هنوز پیام می‌دهد، هنوز از فرهنگ ایران سخن می‌گوید، هنوز از هنرمندان حمایت می‌کند، و هنوز بر آرمان ایران آزاد و آباد پای می‌فشارد. زندگی او، نه گذشته‌ای بسته، بلکه جریانی زنده و جاری است؛ جریانی که از تهران کودکی آغاز شد، از پاریس گذشت، از تاج‌گذاری عبور کرد، از تبعید گذر کرد و امروز نیز ادامه دارد. شهبانو فرح پهلوی، نه تنها بخشی از تاریخ ایران است، بلکه بخشی از حال ایران نیز هست؛ نمادی از استقامت، فرهنگ‌دوستی، انسان‌گرایی و عشق بی‌کران به مام میهن.

سیماء و قار ایران، عید میلادیک مبارک!

جلوه‌ی هنر و معماری در نگاه شهبانو



در تاریخ معاصر ایران، کمتر شخصیتی را می‌توان یافت که هنر را نه به‌عنوان زینت قدرت، بلکه به‌مثابه‌ی روح جامعه فهم کرده باشد. شهبانو فرح پهلوی، با پیشینه‌ی معماری و تربیت هنری، از همان آغاز ورود به عرصه‌ی عمومی، هنر را زبان ملیت دانست؛ زبانی که می‌تواند شکاف‌های اجتماعی را پر کند، هویت را روشن‌تر سازد و ایران را در جهان با چهره‌ای اصیل و درعین‌حال نوگرا معرفی کند. نگاه او به هنر، نگاه یک حامی صرف نبود؛ نگاه کسی بود که می‌دانست معماری چگونه می‌تواند شهر را به حافظه بدل کند، نقاشی چگونه می‌تواند رنج و شادی یک ملت را ثبت کند، و موسیقی چگونه می‌تواند روح زمانه را در خود حمل کند.



در دوران او، موزه‌ها و گالری‌ها نه تنها ساخته شدند، بلکه جان گرفتند. جشن هنر شیراز، که هنوز هم در حافظه‌ی فرهنگی جهان به‌عنوان یکی از جسورانه‌ترین تجربه‌های هنری قرن بیستم شناخته می‌شود، حاصل همین نگاه بود؛ نگاهی که



هنر را از قید مرزها آزاد می‌کرد و ایران را به صحنه‌ی گفت‌وگوی جهانی بدل می‌ساخت. هنرمندان جوان، نقاشان نوگرا، مجسمه‌سازان، معماران و موسیقی‌دانان، در سایه‌ی این حمایت، فرصت یافتند تا جهان خود را بسازند و ایران را در مسیر مدرنیته‌ی فرهنگی پیش ببرند.

در این میان، نقش شهبانو نه تنها در حمایت مالی و سازمانی، بلکه در ایجاد اعتماد به نفس فرهنگی بسیار برجسته بود. او به هنرمندان می‌گفت که ایران می‌تواند خانه‌ی هنر مدرن باشد، بی‌آنکه ریشه‌های خود را فراموش کند. این پیوند میان سنت و نوآوری، میان معماری ایرانی و هنر جهانی، میان گذشته و آینده، یکی از میراث‌های ماندگار اوست؛ میراثی که هنوز هم در میان هنرمندان و پژوهشگران، به‌عنوان دوره‌ای طلایی از شکوفایی فرهنگی ایران یاد می‌شود.



بانوی فرهنگ‌ساز ایران زمین زادروزت خجسته باد!

دیپلماسی فرهنگی شهبانو و چهره‌ی ایران در جهان

در دهه‌هایی که جهان درگیر جنگ سرد، رقابت‌های ایدئولوژیک و تغییرات سریع اجتماعی بود، ایران نیازمند چهره‌ای بود که بتواند در عرصه‌ی جهانی، تصویری روشن، انسانی و فرهنگی از کشور ارائه کند. شهبانو فرح پهلوی این نقش را با مهارتی کم‌نظیر ایفا کرد. سفرهای رسمی او، از اروپا تا آسیا، از کشورهای عربی تا آمریکای لاتین، تنها سفرهای تشریفاتی نبودند؛ هر سفر، فرصتی بود برای معرفی ایران به‌عنوان کشوری با تمدنی دیرپا و آینده‌ای روشن.



سفر تاریخی او به چین، که در آن با استقبال کم‌نظیر و احترام ویژه روبه‌رو شد، نمونه‌ای برجسته از این دیپلماسی فرهنگی است. در زمانی که چین هنوز درهای خود را به‌طور کامل به جهان نگشوده بود، حضور شهبانو در آن کشور، نه تنها نشانی از جایگاه ایران، بلکه نشانی از توانایی او در ایجاد ارتباط میان فرهنگ‌ها بود. او در این سفرها، ایران را نه با زبان سیاست، بلکه با زبان هنر، تاریخ، انسانیت و گفت‌وگو معرفی می‌کرد؛ زبانی که همگان می‌فهمند و به آن اعتماد می‌کنند.

دیپلماسی فرهنگی شهبانو، ایران را از قالب کلیشه‌های شرقی بیرون آورد و به جهانیان نشان داد که این کشور، وارث تمدنی بزرگ و درعین‌حال در مسیر نوسازی است. ارتباط او با چهره‌های برجسته‌ی فرهنگی، هنری و سیاسی جهان، از رؤسای جمهور تا هنرمندان و اندیشمندان، شبکه‌ای از احترام و شناخت ایجاد کرد که تأثیر آن تا سال‌ها پس از انقلاب نیز باقی ماند. این دیپلماسی، ایران را در جهان به کشوری تبدیل کرد که نه تنها نفت دارد، بلکه فرهنگ دارد؛ نه تنها تاریخ دارد، بلکه آینده دارد.



شهبانو و جایگاه زن ایرانی در قرن بیستم

در جامعه‌ای که هنوز درگیر سنت‌های سخت و ساختارهای مردسالارانه بود، حضور شهبانو فرح پهلوی در مقام یک زن تحصیل‌کرده، مستقل و فعال، معنایی فراتر از نقش سیاسی داشت. او نماد امکان بود؛ نماد اینکه زن ایرانی می‌تواند در بالاترین سطح تصمیم‌گیری حضور داشته باشد، می‌تواند تحصیل کند، می‌تواند هنر بیافریند، می‌تواند مدیریت کند و می‌تواند آینده‌ی کشور را شکل دهد.



حمایت او از تحصیل دختران، از ورزش زنان، از هنر زنان، از حضور اجتماعی آنان، و از ایجاد نهادهایی که

زنان را از حاشیه به متن می‌آورد، تأثیری عمیق بر نسل‌های دهه‌های چهل و پنجاه گذاشت. دختران جوان، در چهره‌ی او، تصویری تازه از زن ایرانی می‌دیدند؛ زنی که نه تنها مادر و همسر است، بلکه اندیشمند، مدیر، هنرمند و کنشگر اجتماعی نیز هست. این تصویر، در جامعه‌ای که هنوز درگیر کشاکش میان سنت و مدرنیته بود، نقش مهمی در تغییر نگرش عمومی نسبت به زنان داشت.

در دیدار با مادران نمونه سال



شهبانو، با رفتار و منش خود، نشان داد که قدرت می‌تواند با لطافت همراه باشد، مدیریت می‌تواند با انسانیت پیوند بخورد، و حضور اجتماعی می‌تواند با وقار و زیبایی آمیخته شود. او نه تنها در ساختار رسمی کشور، بلکه در ذهن و دل مردم، جایگاهی ساخت که هنوز هم بسیاری از زنان ایرانی، چه در داخل و چه در خارج از کشور، آن را به‌عنوان الگویی الهام‌بخش به یاد می‌آورند.

میهربان آنامیز زاد گونون مُبارک اولسون!

میراث معنوی و نمادین شهبانو در دوران معاصر

پس از رویداد ننگین سال ۵۷ و آغاز تبعید، زندگی شهبانو وارد مرحله‌ای شد که در آن، نقش رسمی جای خود را به نقش نمادین داد. اما این نقش، کم‌اهمیت‌تر نشد؛ بلکه شاید عمیق‌تر و انسانی‌تر شد. او در تبعید، نه تنها حافظ خاطره‌ی ایران پیش از فاجعه‌ی ۵۷ بود، بلکه به نمادی از پایداری، وقار و وفاداری بدل شد. در میان ایرانیان پراکنده در جهان، حضور او یادآور خانه‌ای بود که از دست رفته، اما هنوز در دل‌ها زنده است.

در این سال‌ها، شهبانو نه به "بازی‌های سیاسی" آلوده شد و نه به کینه؛ او مسیر انسانیت را برگزید. در مراسم‌ها، دیدارها، گفت‌وگوها و پیام‌هایش، همواره بر فرهنگ، هنر، تاریخ و هویت ایرانی تأکید کرد. نسل‌های جوان‌تر، که هرگز دوران پهلوی را ندیده‌اند، در چهره‌ی او نمادی از ایران ممکن را می‌بینند؛ ایرانی که می‌توانست مسیر دیگری را طی کند، ایرانی که می‌توانست آزادتر، روشن‌تر و انسانی‌تر باشد.

میراث معنوی شهبانو، نه در قدرت سیاسی، بلکه در قدرت اخلاقی اوست. در وقاری که در سخت‌ترین شرایط حفظ کرد، در پیوندی که با مردم نگه داشت، در عشقی که به ایران از یاد نبرد. این میراث، امروز در حافظه‌ی جمعی ایرانیان جایگاهی ویژه دارد؛ جایگاهی که نه با تبلیغ ساخته شده و نه با قدرت، بلکه با رفتار، منش و انسانیت.



در این روز فرخنده، در این مهر روشن پاییزی، دل ایران دوباره می‌تپد؛ گویی نسیمی از خاطرات بلند تاریخ بر چهره‌ی میهن می‌وزد و نام شهبانو فرح پهلوی را چون آفتابی مهربان بر آسمان میهن می‌نشانند. ۲۲ مهر، روزی است که مادر ایران زمین چشم به جهان گشود؛ بانویی که حضورش در حافظه‌ی ملی ما نه یک یاد، که یک روشنایی است؛ روشنایی وقار، فرهنگ، مهر و ایران‌دوستی.

انجمن پادشاهی خواهان پیشرو، در این مهرماه شاهنشاهی، زادروز ایشان را به پیشگاه شهبانو، شاهزاده رضا پهلوی و خاندان گرانقدرشان شادباش می‌گوید؛ و این شادباش را همچون شاخه‌ای از گل سپاس، به دست همه ایرانیان آزادی‌خواه و پادشاهی خواهان میهن پرست می‌سپارد تا در یک صدا، در یک دل، در یک آرمان، این روز را جشن بگیرند.

امروز، روز مادر ایران است؛ مادری که سالیان تبعید را نه به تلخی، که به رسالت گذراند؛ مادری که در غربت، میهن را در آغوش دل نگاه داشت؛ مادری که فرهنگ و هنر و هویت ایرانی را چون چراگی در دست گرفت تا مبدا در تاریکی روزگار خاموش شود. او بانویی است که نامش با ایران گره خورده؛ نه در شعار، که در زیست؛ نه در ظاهر، که در جان.



در این روز خجسته، ما ایرانیان آزادی‌خواه، با دلی سرشار از مهر، برای شهبانو فرح پهلوی تندرستی، آرامش و عمری دراز آرزو می‌کنیم؛ زیرا که او مادر یک ملت است. مادر امید، مادر فرهنگ، مادر ایران. باشد که این روز، روز شادی دل ایشان باشد؛ و باشد که در فردای آزاد ایران، این مهر دیرپا دوباره در آغوش سرزمین ما، ایران، شکوفه دهد.

@padeshahi.khahan.pishroi
@padeshahi.khahan.pishro



@padeshahip



www.9aban.com



هم میهنان گرامی و آزادی‌خواه؛
خواهشمندیم برای همراهی با ما، با این نشانی
ای میل تماس بگیرید:

padeshahi1339@gmail.com

سرنگون باد جمهوری ننگین اسلامی!

برقرار باد سامانه شاهنشاهی ایران! در بازپخش این ویژه‌نامه بکوشید!

پیروز باد انقلاب ملی شیر و خورشید ملت ایران به رهبری شاهزاده رضا پهلوی!